

January 25, 2026

Dear Mr. President,

For forty-seven years, the United States has misunderstood the nature of the Iranian problem.

Since 1979, U.S. policymakers from both parties have treated the Islamic Republic as a conventional dictatorship driven by nationalism, strategic calculation, or nuclear ambition. In reality, the regime operates according to a political theology rooted in its constitution—a system that mandates permanent crisis, authorizes extraterritorial militias, and institutionalizes hostility toward the United States.

The core problem is not Islam, nor so-called “hardliners,” nor presidential personalities. It is the constitutional machinery that turns ideology into policy. This framework explains how the Islamic Republic transformed Shi‘ism from a historical protest tradition into a modern tool of political warfare; how a culturally secular and intellectually modern society became trapped under a clerical security state; and how Iran became fuel for a regional military-industrial economy.

Drawing from history, religion, and strategy—not from classified material or academic jargon—my work argues that Iran is not a geopolitical mystery but a profoundly misunderstood society governed by a misunderstood theology. It clarifies:

- how post-1979 Iran built transnational armed networks,
- how the West benefited economically from perpetual conflict in the Middle East,
- why the Iranian people—not the regime—are America’s natural allies, and
- how the United States can end the crisis without war, without invasion, and without nuclear deals.

I propose two practical measures:

- 1- Expose the Iranian constitution to the Iranian population, who have never been permitted to freely debate it; and
- 2- Implement targeted “smart sanctions” against clerical and paramilitary elites rather than against civilians.

The message is simple: Iran does not need a war to change—only clarity. When legitimacy erodes and financial oxygen is cut, the regime collapses from within. The future of Iran depends on literacy, not bombs; on constitutional transparency, not coercive negotiations.

Respectfully,

Sohrab ChamanAra www.CyrusForce.org

برای چهل و هفت سال، ایالات متحده ماهیت مسئله ایران را به اشتباه درک کرده است.

از سال ۱۹۷۹، سیاستمداران آمریکایی از هر دو حزب، جمهوری اسلامی را همچون یک دیکتاتوری متعارف دیده‌اند که توسط ملی‌گرایی، محاسبات راهبردی و جاه‌طلبی هسته‌ای هدایت می‌شود. در حالی که در واقعیت، این رژیم بر اساس یک الهیات سیاسی عمل می‌کند که ریشه در قانون اساسی آن دارد؛ سامانه‌ای که بحران دائمی را نهادینه می‌کند، شبه نظامیان برون مرزی را مجاز می‌سازد و خصومت با ایالات متحده را به صورت اجباری در خود جای داده است.

مشکل اصلی نه اسلام است، نه «تندروها» و نه رؤسای جمهور و شخصیت‌ها؛ مشکل، ماشین قانون اساسی‌ای است که ایدئولوژی را به سیاست تبدیل می‌کند. این چارچوب توضیح می‌دهد که چگونه جمهوری اسلامی، تشیع را از یک سنت اعتراضی تاریخی به ابزاری مدرن برای جنگ سیاسی تبدیل کرد؛ چگونه جامعه‌ای که از نظر فرهنگی سکولار و از نظر فکری مدرن است، زیر سلطه یک دولت امنیتی روحانی گرفتار شد؛ و چگونه ایران به سوخت یک اقتصاد نظامی-امنیتی منطقه‌ای تبدیل گردید. با تکیه بر تاریخ، دین و راهبرد - نه بر اسرار طبقه بندی شده و نه بر اصطلاحات دانشگاهی - این تحلیل نشان می‌دهد که ایران نه یک معمای ژئوپلیتیک، بلکه جامعه‌ای عمیقاً دچار سوءتفاهم است که تحت حکومتی با الهیاتی مبتنی بر سوءتفاهم اداره می‌شود. این تحلیل روشن می‌کند که:

جمهوری اسلامی پس از ۱۹۷۹ چگونه شبکه‌های مسلح فراملی ایجاد کرد،

غرب چگونه از تداوم بحران در خاورمیانه سود اقتصادی برد،

چرا مردم ایران - نه رژیم - متحدان طبیعی آمریکا هستند، و

چگونه ایالات متحده می‌تواند بدون جنگ، بدون اشغال و بدون توافقات هسته‌ای، این بحران را پایان دهد
من دو اقدام عملی پیشنهاد می‌کنم:

1- آشکار کردن قانون اساسی جمهوری اسلامی برای مردم ایران، که هرگز اجازه بررسی آزادانه آن را نداشته‌اند؛ و

2- اعمال تحریم‌های هوشمند هدفمند علیه نخبگان روحانی و شبه‌نظامی، نه علیه مردم عادی

پیام اصلی ساده است: ایران برای تغییر به جنگ نیاز ندارد، بلکه به روشنگری نیاز دارد.

وقتی مشروعیت فرو می‌ریزد و «اکسیژن مالی» قطع می‌شود، رژیم از درون فرو می‌پاشد. آینده ایران به سواد و آگاهی وابسته است، نه به بمب؛ به شفافیت قانون اساسی وابسته است، نه به مذاکرات متعارف

با احترام،

سهراب چمن‌آرا